



- سوسن طاقدیس
- تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

فقط برای خودم

این طرف رفت، آن طرف رفت. یک درخت بزرگ پیدا کرد که زیرش پُر از سایه بود. گیلی گیلی رفت زیر سایه‌ی درخت. بعد هم میوه‌های درخت را دید. انگورهای سبز و رسیده.



هوا خیلی گرم بود. آفتاب همه جا بود. گیلی گیلی با خودش گفت: «باید یک سایه‌ی بزرگ و خُنک پیدا کنم، فقط برای خودم!»



ولی درخت هنوز پُر از انگور بود. گیلی گیلی خورد و خورد و خورد. تا گلویش پُر از انگور شد. ولی باز هم خورد.



یکی خورد. خیلی خوش مزه بود. به خودش گفت: «همه‌ی انگورها فقط برای خودم است.» و تند و تند خورد و خورد. دیگر وقت نداشت انگورها را بجود. شکمش پُر شد. پُر پُر پُر.

انگورها از خرطومش بیرون ریخت.
فیل‌ها دیدند که از آسمان، انگور
می‌بارد.



لُپ‌ها و خرطومش پُر شد.
دیگر نمی‌توانست نفس بکشد. از
زیر درخت بیرون آمد.
به زور خرطومش را بلند کرد.
ولی ناگهان، گرومب...!



فیل‌ها داد کشیدند: «آهای گیلی گیلی!... همه
جا پُر از انگور شده، تو هم بیا بخور!»
ولی گیلی گیلی با بی‌حالی گفت: «نه، تمامش
مال خودتان!»



همه با خوش‌حالی شروع کردند به
انگور خوردن.
گیلی گیلی مثل یک کیسه‌ی خالی افتاد
و از حال رفت.